

ابو القاسم حبيب اللهی «نویس»

شريف رضى و ابواسحاق صابى

در مجلس یادبود علامه فقید دکتر علی اکبر فیاض که از طرف دانشگاه مشهد برپا شده بود، استاد بزرگوار دکتر یوسفی بیانات خود را با این دوبیت بسیار مناسب آغاز کردند:

ارایت من حملوا علی الأعواد
ما کنت اعلم قبل دفنک فی الثری
ارایت کیف خبا ضیاء النادی
ان الثری یعلو علی الأطواد

در میان مجلس چندتن از دوستان که تحت تأثیر این دوبیت قرار گرفته بودند از بنده پرسیدند که گوینده این دوبیت کیست و درباره چه کسی گفته شده است. بنده اجمالا جواب دادم که این دوبیت از قصیده ایست از آن شریف رضى که در مرثیه ابواسحاق صابى گفته است بعداً بخیال افتادم که برای مزید اطلاع دانشجویان شرحی راجع به این ابیات و گوینده آن بنویسم و اینک مناسب دانستم در این شماره مجله که بیادبود استاد فقید دکتر فیاض منتشر میشود شرح مزبور درج شود.

دوستی و علاقه این دو تن به یکدیگر یعنی شریف رضى و ابواسحاق صابى که از بسیاری از جهات با هم اختلاف داشتند بسیار شگفت انگیز بنظر میرسد زیرا سید رضى که نام او محمد بن ابی احمد طاهراست نسبت به خاندان نبوت و امامت داشت و به پنج پشت به امام موسی کاظم میرسد.

پدرش ابواحمد طاهر عنوان نقابت اشراف را که منصبی عالی و رفیع بوده است داشت و برادرش سید مرتضی علی بن الحسین پیشوای شیعیان و امام متکلمان زمان خود بود و تألیفات او مانند کتاب الشافی در عام کلام و غرر و درر در ادب و چندین کتاب و رساله دیگر بهترین دلیل بر تبحر او در علوم اسلامی و کمال فضل و دانش او می باشد. «خود شریف رضی از علوم متداول زمان خود مخصوصاً ادب و تفسیر بهره کامل داشت و چند کتاب راجع به بلاغت قرآن نوشت که یکی از آنها بنام معانی قرآن و دیگری بنام مجازات قرآن و چنانکه ابن خلکان می نویسد هر دو در فن خود بی نظیر است. شریف رضی خطبه ها و کلمات امام علی بن ابیطالب صلوات الله علیه را با سعی و کوشش تمام از کتابها و روایتهای متفرق جمع آوری کرد و بعضی از کلمات و لغات آن را تفسیر کرد و آن مجموعه همان است که بنام نهج البلاغه معروف است و ابن ابی الحدید شرح مشهور خود را بر آن نوشته است.

سید رضی از شاعران بنام عرب بشمار میرود و او را همپایه شاعرانی مانند بحتری و متنبی دانسته اند و چنانکه ثعالبی می نویسد او اشعر قریش است. دیوان شعر او معروف است و چندین مرتبه بچاپ رسیده است. سید رضی علاوه بر فضائل ظاهری از آغاز جوانی مانند پدران خود به زهد و تقوی و پاکدامنی و مناعت نفس و علوهمت مشهور بود و بهمین جهت خلیفه الطائع بالله تمام مناصب و مشاغلی که به پدرش محول بود از نقابت اشراف در زمان حیات پدر به او تفویض کرد. سید رضی در آن وقت بیست و یکسال داشت، یکی از آن مشاغل عبارت بود از نقابت اشراف که آن شغل در آن زمان چنانکه یکی از مورخان می نویسد تالی مرتبه خلافت بود و کسیکه متصدی این شغل بود باید به کلیه کارهای سادات و علویان رسیدگی

کند و در موقع لزوم بین آنان قضاوت کند و اختلافات آنها را رفع کند علاوه بر آن نظر در مظالم و امارت حاج بعهدۀ سید رضی گذاشته شد و او با وجود جوانی بخوبی از عهدۀ این مشاغل برآمد و چندین سفر به عنوان امیرالحاج با حاجیان بمکه رفت. این بود مختصری از شرح حسب و نسب و موقعیت علمی و اجتماعی شریف رضی قدس سره. اکنون بپردازیم به مختصری از شرح حال دوست او ابواسحاق صابی که سید هم در زمان حیات و هم بعد از مرگ او کمال وفاداری و حق شناسی را نسبت به او داشت، و چند قصیده در جواب قصائد او گفت و چند مرثیه درباره او سرود. صابی که کنیتش ابواسحاق و نامش ابراهیم بن هلال بن هرون می باشد از اهل حران و مذهب صابیین داشته است صابئیه مذهب مخصوصی داشته اند که بنای آن بر تعظیم کواکب بحد پرستش بوده است و آداب و اعمال و عبادات خاصی داشته اند. ابن الندیم در فهرست شرح نسبة مفصلی راجع به عقاید و آداب آنها دارد که باید به آن رجوع کرد.

صابی به مذهب خود و احکام آن بسیار پای بند و سخت گیر بود، ثعالبی که از جمله معاصران اوست در کتاب *تیممة الدهر* می نویسد بسیاری از خلفا و پادشاهان و وزیران از او می خواستند که مسامان شود و در این باب بهر حیل های متوسل میشد و او قبول نمیکرد، حتی اینکه عزالدوله بختیار به او وعده داد که اگر اسلام بیاورد وزارت خود را به او تفویض کند، لکن صابی از دین خود دست بردار نبود. ثعالبی می نویسد: صابی با بهترین و جهی با مسلمانان معاشرت میکرد. و ماه رمضان را برای موافقت با آنها روزه میگرفت و قرآن را حفظ داشت و همواره در مکالمات و نوشته های خود از آن اقتباس می نمود. و نیز ثعالبی می نویسد صابی بطوری در آداب و احکام دین خود سخت گیر بود که روزی بر سفره مهلبی وزیر حاضر بود و چون در بین

غذاها باقلا وجود داشت صابی از خوردن امتناع ورزید زیرا باقلا و همچنین ماهی و گوشت خوک و شتر و بچه کبوتر و ملخ بر صابیه حرام است. وزیر مهلبی گفت بی‌مزگی مکن و باما از این باقلا بخور، صابی گفت ایها الوزیر من نمیخواهم برای خاطر خوردنی نافرمانی خدا کرده باشم.

پدر صابی و اجدادش به طبابت اشتغال داشتند و خود صابی نیز در اوائل عمر به اصرار پدر بخواندن طب مشغول شد. راجع به این موضوع یاقوت حموی در معجم الادب، از قول نواده صابی هلال بن محسن حکایتی نقل میکند که ذکر آن خالی از فایده نیست. هلال بن محسن میگوید از جد خود ابواسحاق صابی شنیدم که میگفت: پدرم از هنگام کودکی و جوانی مرا به خواندن کتابهای طب مجبور میکرد و از خواندن چیزهای دیگر بشدت منع مینمود. من اجباراً به آموختن طب مشغول شدم، و کم‌کم در آن فن مهارتی پیدا کردم و بدستور پدر در بیمارستان به ماهی بیست‌دینار بخدمت گماشته شدم و گاهی نیز به نیابت پدر بعیادت بعضی از بزرگان میرفتم. با همه اینها من بهیچوجه مایل به طبابت نبودم و از علم طب کراحت داشتم و هر وقت فرصتی می‌یافتم بخواندن کتب شعر و ادب و نحو و صرف مشغول میشدم پدرم از مطالعه این‌گونه کتابها مرا بشدت توبیخ میکرد و میگفت ای پسر بجز صناعت پدران خود بچیز دیگری مشغول مشو. حال بر این منوال بود تا روزی نامه‌ای از یکی از وزیران خراسان به پدرم رسید و در آن نامه پرسشهای بسیاری راجع به مسائل طبی از پدرم کرده بود آن‌نامه بسیار مفصل بود و ادیبانه و منشیانه نوشته شده بود. پدرم میخواست جواب او نیز مانند آن‌نامه بلیغ و فصیح باشد و بدین جهت جواب آن مسائل را که خودش نوشته بود به من داد و دستور داد تا آن جوابها را نزدیکی از نویسندگان معروف ببرم و خواهش کنم که آنها را با عباراتی زیبا و کلماتی دلپذیر زینت

دهد تا نزد وزیر خراسان بفرستد. صابی میگوید من آن نامه را نزد آن نویسنده نبردم بلکه خودم بطوریکه میخواستم نوشتم و نزد پدر بردم پدرم پس از خواندن آن نامه بر نویسنده نامه آفرینها گفت و گفت من تصور نمیکردم کسی بتواند به این زیبایی جواب آن نامه را بدهد. من به او گفتم این نامه را من نوشته‌ام و نویسنده آن کسی جز من نیست. پدرم از شنیدن این مطلب بی نهایت خوشحال شد و مرا در آغوش گرفت و گفت ای پسر دیگر ترا از خواندن کتابهای شعر و ادب ملامت نمیکنم بعد از این برو و به شغل نویسندگی مشغول باش. صابی پس از اینکه به نویسندگی مشهور شد، وزیر مهابلی او را به سمت دبیری و منشیگری خود انتخاب کرد و بعداً صاحب دیوان رسائل معزالدوله و عزالدوله بختیار شد، صابی پس از اینکه عمری به عزت و حرمت زیست در آخر عمر روزگار از او برگشت و مورد خشم و غضب عضدالدوله دیلمی واقع شد و علت این بود که چون عضدالدوله بغداد را فتح کرد و پسر عم خود عزالدوله بختیار را کشت از صابی کینه‌هایی در دل داشت بعلمت بعضی از نامه‌ها و فرمانهایی که صابی بدستور خلیفه الطائع بالله در حق عزالدوله بختیار که دشمن عضدالدوله بود نوشته بود و در آن نامه‌ها توصیف بیش از حدی در حق عزالدوله شده بود، عضدالدوله باین سبب و علت‌های دیگری صابی را در حبس افکند و اموال او را مصادره کرد و صابی قرب چهار سال در حبس ماند و بعد از آزاد شدن چندی به سختی و بدبختی گذرانید و بنا به قول ثعالبی سن او هنگام مرگ از نود متجاوز بود.

باری سخن در دوستی شریف رضی و صابی بود و این دوستی هنگامی آغاز شد که صابی در اواخر عمر و بیمار و مبتلا به تقرس بود و شریف رضی در آغاز جوانی و عنفوان شباب، صابی چنانکه از مراسلات او با شریف برمی آید معتقد بود که سید رضی شایسته مقام خلافت است و پیوسته او را نوید میداد که روزی به این مقام خواهد رسید.

و از جمله قطعاتی که در آن باب به شریف نوشته است این قطعه است که چهار بیت آن این است :

اباحسن لی فی الرجال فراسة تعودت منها ان تقول و تصدقا
وقد خبرتني عنك انك ماجد سترقی من العلیاء ابعء مرتقا
فوفيتك التعظیم قبل اوانه وقلت اطال الله للسید البقا
واضمرت منه لفظة لم ابج بها الی ان اری اظهارها لی مطلقا

خلاصه مضمون قطعه فوق این است که صابی خطاب به شریف میگوید: ای ابوالحسن من در باب مردان فراست و پیش‌بینی دارم و عادت دارم که آن پیش‌بینیها اغاب راست و درست است آن فراست بمن خبر داده است که تو بزرگواری هستی که به بالاترین مقامات خواهی رسید من پیش از رسیدن آن موقع آنچه لازمه تکریم و تعظیم تو می‌باشد ادا میکنم و میگویم خداوند عمر سید را طولانی کند. و یک لفظ را اکنون بزبان نمی‌آورم تا وقتی که موقع اظهار آن برسد (مقصود از آن لفظ همان خلافت است). در دو بیت بعد میگوید اگر من زنده ماندم یا مردم این بشارت مرا فراموش مکن و حق مرا برگردن خود واجب‌دان و هنگامیکه در قبر خفتیم اولاد و اهل مرا محافظت و نگاهداری کن. سید در جواب او قصیده مفصلی می‌نویسد و از او سپاسگزاری میکند و در ضمن آن قصیده چنین میگوید:

اشاطرك العز الذي استفیده بصقفة راض ان غنيت و املقا
فتذهب بالشطر الذي كله عنی و اذهب بالشطر الذي كله شقا
وتأخذ منه ما انام وما حلا وتأخذ منه ما امر وارقا

خلاصه معنی این است که سید میگوید اگر من به آن مقامی که بشارت میدهی برسم هر چه داشته باشم با تو نصف میکنم و آن نصفی که در آن رنج و مشقت است خود برمی‌گزینم و نصفی که در او راحت و آسایش و

خوشی است بتو واگذار میکنم .

غیر از قطعه فوق نیز چندین قصیده بین این دو دوست مبادله میشود که صابی در آنها از ضعف و پیری خود شکوه میکند و باز از سید در خواست میکند که بعد از مرگ اولاد و عیال او را مراعات کند و سید هم قصاید او را جواب میدهد و او را می ستاید و از دوستی و صداقت او سپاسگزاری میکند و به او همه گونه وعده کمک و مساعدت در حق بازماندگانش میدهد . پس از مرگ صابی سید چندین قصیده غراء در مرثیه او ساخت که یکی از آنها همان است که در آغاز این مقاله دوبیت از آن را نقل کردیم و آن قصیده یکی از بهترین قصائد سید است و ثعالبی تمام آن را در یتیمه الدهر نقل کرده است و دیگر قصیده ای است که هنگامیکه از محل قبر او که در جنبه واقع است میگذشت انشا کرد و اول آن چنین است :

العلم قبر بالجنیة انما اقمنا به نبی الندی والمعالی

اینگونه رفتار و گفتار دلالت بر کمال حق شناسی و بزرگواری و وسعت فکر و عدم تعصب سید میکند بطوریکه مورد ملامت بعضی از متعصبان واقع شد که چرا مردی را که مسلمان نیست مرثیه میگوید و سید جواب داد که من فضل او را مرثیت گفتم .

رتال جامع علوم انسانی